

در محضر

خیام

دکتر هاشم اعتماد سراجی

اعتماد سراسی، هاشم - ۱۳۰۹.
در محضر خیام / دکتر هاشم اعتماد سراسی. مشهد: محقق. ۱۳۸۶
۱۳۰ ص. ۱۵۰۰ تومان
ISBN 978-964-8672-31-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.
۱. شعر. نقد - الف. عنوان.

۳۵۲۶/۷۸

PIR۲۹۶/۷۸

و ۶۱۲ ل

۱۳۸۶

م ۸۶-۴۱۵۶

کتابخانه ملی ایران

در محضر خیام

دکتر هاشم اعتماد سراسی

ناشر: انتشارات محقق

طرح روی جلد: حمید مقدم

چاپ اول: تابستان ۱۳۸۶

شمارگان: ۲۰۰۰ جلد

چاپ و صحافی: چاپخانه دانشگاه فردوسی

قیمت: ۱۵۰۰۰ ریال

ISBN 978-964-8672-31-2

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۷۲-۳۱-۲

نشانی: مشهد، خیابان دانشگاه، خیابان اسرار، مقابل دانشگاه (امام رضا(ع)، پلاک ۵۳، تلفن: ۸۴۳۰۶۸۱

ترجمهٔ فیتز جرالد

نشر خیام

گیاه‌خواری

مسئولیت شاعر

با نظری به :

«دیباچه»:

در حضرت این رخسار با مکانت و صلابت و قدر!
آنکه از بلندای منظر بالای خود! به توده خاک و
خاکیان می نگرد که چه سان زبون و خرد و ناچیز و
اسیر! چند روزی را چشم بسته! بفردا می سپارند و
بعد در طومار خشن حادثات فلک! آنچنان می پیچند
که غبارشان در دامن باد به عدم می پیوندند! و آنگاه با
دلی هراسان و زبانی پندآموز و عبرت آمیز دهان
بسوز می گشاید که:

وقت سحر است خیز ای مایه ناز!

نرمک نرمک باده خور و چنگ نواز

کانها که بجایند نپایند دراز

و آنها که شدند کس نمی آید باز!

برخیز و چشم بگشا و قدر بدان این دمان، این دمان!

کوتاه زندگی را! شادباش و شاد زی که پس از این دو
 دم! روزگاری دراز در آغوش خاک سرد خواهی
 خفت! خوابی که چو رفتی رفتی!
 شادی به طلب که حاصل عمر دمی است!
 هر ذره خاک کیکبادی و جمی است!
 احوال جهان و اصل این عمر که هست
 خوابی و خیالی و فریبی و دمی است!
 این کوزه‌ها که اکنون ساکت و خاموش در گوشه‌یی
 جای گرفته، دست و پا و سر و صورت گذشتگان
 ماست که روزگاری در پهنه زمین آرمیده و
 خرامیده‌اند! و اکنون خاک گشته‌اند و گل!
 بیدار شو و قدر این روزگار کوتاه را بدان که تا چشم
 بر هم بزنی، باد خاکت را به فضای بی‌انتها سپرده
 است!

بر سنگ زدم دوش سبوی کاشی

من مست بدم که کردم این اوباشی

با من بزبان حال می گفت سبو

من چون تو بدم تو نیز چون من باشی!

پس بادب و زانورده! درین حضرت بنشینیم و گوش

فرادهیم و برویم به قرن پنجم و ششم و به گوش جان

بنیوشیم گفته این والا مرد خردمند بزرگانندیش را!

که شاید هیچکس در دنیای ادب ما به این جرأت و

صراحت و بیان پاک، حق جهان جهنده! و دنیای دنی!

را نشناخته و نگفته است! از بزرگان ادب گذشته او تا

آیندگان قرون بعد از او! و چه سان از ریا و فریب و

تظاهر و تجاهر! به غصه اندر است! و چه مایه از

تنگناهای جمود و خشکی و خامی نغمه سوز سر

می دهد و تعصب عام را در زبان رباعی به برون

می‌پرا کند! و تنیده‌های خیالات باطل و لاطائل! را به
 زبان پا کدری بگوش می‌رساند! در نثر نجیب و
 درست او در نوروزنامه، این مرد بزرگ، ایرانی
 گرانقدر! فارسی‌دری را در نهایت پاکی و روانی و
 زیبائی شیرین و سخته و شیوا در برابر خواننده
 می‌نهد!

خیام! بوی عشق دهد خا ککوی تو!...

ما درین جزوه کوچک و کوتاه برآئیم تا نخست بگفته
 تاریخ و تاریخیان! از حال و روزگار او آگاه شویم و
 سپس برخی از رباعیات ناب او را بنیوشیم و چون
 جامی گوارا سرکشیم! آنگاه نگاهی کوتاه به ترجمه
 انگلیسی فیتز جرال د بنشینیم که حضرت مترجم
 انگلیسی چقدر در ترجمه خود با اندیشه و منظور و
 فکر شاعر نزدیک شده است. آنگاه برای تبرّک و درک

فیض نظری به نثر او می‌افکنیم در نوروزنامه اثر
گرامی او، تا ببینیم نظم او که این چنین لطیف و روان
و گویا و نزدیک به تمام! به فارسی سرّه آمده است در
نثر چگونه جلوه کرده است!

از گیاه‌خواری و جانور نیازی هم چیزی خواهیم
شنید! و بعد در خواهیم یافت، که در نثر نیز آن چنانکه
نظم، چنان زیبایی کلام و نجابت بیان! و شیرینی
فارسی ناب هویدا است که آدمی از شوق سر تعظیم
فرود می‌آورد بر زمین! و از ذوق سر می‌کشد بر
آسمان!

که در آن عصر قلبه گوئی و سبقت‌گیری و تظاهر
کلیله و دمنه‌یی! و دُرّه نادره! چه اندازه براه زبان پاک
دری رفته است. سپس بگفته چند نویسنده و متفکر در
بارۀ آنچه بر عهده شاعر و نویسنده است از

مسئولیت زمان! امثال کامو و سارتر و راسل نظری
می‌اندازیم تا ببینیم خیام هزار سال قبل چه سان به
این اندیشه آگاه بوده است:

برخیز و مخور غم جهان گذران
خوش باش و دمی به شادمانی گذران
در طبع جهان اگر وفائی بودی
نوبت به تو خود نیامدی از دگران...

هاشم اعتماد سراجی

بهمن ماه ۸۵